باسمه تعالی

خلاصه کتاب ارکان تعليم و تربيت (تألیف محمدتقي جعفري)

مقدمه

تعليم و تربيت، جمع كردن چند عدد شاخه و چوب و آن‌ها را با ميخ و سيم به يكديگر وصل كردن و يك سر آن را به خاك بردن و‌ آن را درخت پنداشتن، نيست. تعليم و تربيت، دقت كامل در هسته و شناختن و كاشتن آن در مزرعة پر از درخت‌ها و گل‌هاي بي‌نهايت متنوع اجتماعي است تا نه تنها در ميان آن كشتگاه، درختي بارور شود، بلكه امكان سرسبز نگه داشتن آن كشتگاه هم در او به وجود بيايد.

رکن یکم- مبانی تعلیم و تربیت

مباني تعليم و تربيت در اسلام از دو منظر و معني قابل بررسي است:

1ـ منابع اولية تعليم و تربيت

منابع اولية اسلام كه بازگو كننده «انسان آن چنان كه هست» و «انسان آن چنان كه بايد باشد»، هستند. اين منابع عبارتند از:

الف) كتاب الله (قرآن)

ب) سنت پيامبر اكرم(ص)

كه شامل: گفتار، كردار و امضاي عملي قانون‌گزار اسلام است.

ج) اجماع دانشمندان

فقهاي متقي و وارسته و مهذب كه با آگاهي لازم و كافي از منابع اسلامي، حكمي را بيان مي‌كنند.

د) عقل

كه دربارة آن، مسائلي را به اختصار متذكر خواهيم شد.

منظر و معناي دوم مباني تعليم و تربيت عبارت است از: اصول، قواعد و هدف‌هايي كه در اسلام براي تعليم و تربيت مورد بهره برداري قرار مي‌گيرد.

تقسيم بندي مباني تعليم و تربيت

يكم ـ مباني ثابت

كه عبارت است از: اصول و قوانين اوليه كه با نظر به ثبات دوام استعدادها، نيروها و نيازها، در معرض دگرگوني و زوال قرار نمي‌گيرند.

دوم ـ مباني متغير

اين مباني، آن قسمت از اصول و قوانين كلي را شامل مي‌شوند كه با نظر به موضوعات و شرايط واقع شده در مجراي تغييرات، در معرض تحولات و دگرگوني‌ها قرار دارند.

دو نوع فعاليت عقل (انواع عقل)

1ـ عقل نظري معمولي

كه مواد خام كار خود را از محسوسات و عوامل ادامة حياتي كه براي انسان به عنوان «هدف» تلقي شده و هم‌چنين از تجريد و تحصيل كليات و تنظيم روابط وسايل و اهداف مي‌گيرد و به جريان مي‌‌اندازد.

قضايايي كه با اين نوع فعاليت عقلاني ساخته مي‌شود، همگي مشروط به اين است كه حقيقت يا حقايقي را كه انسان عنوان مبدا‌ يا مسير يا هدف برگزيده است، چيست؟

اگر انسان تلاش‌گر در رسيدن به هدف خود ـ كه رفاه مادي و معنوي جامعه است. احتياج به تعيين مسير خاصي نداشته باشد. يعني:بتواند راه‌هاي مختلفي را براي مسير انتخاب كند كه از نظر ارزش و هدف تفاوتي با يكديگر ندارند، عقل حكم به تخيير مي‌‌نمايد و بس.

عقل ممكن است صد‌ها قضيه پيرامون هدف مزبور، چه درباره وسايل و چه درباره مسير و چه در فعاليت‌هاي فكري و تنظيم و تعديل خواسته‌ها فعاليت عقلي ذاتا داراي ارزش وسيله‌اي است.

نتيجه فعاليت عقل نظري: بنابراين، ارزش فعاليت اين عقل به شخصيتي وابسته است كه مديريت حيات آدمي را به عهده دارد. اگر مديريت دروني به وسيله «شخصيت يا من وارسته و متعالي» باشد، قطعا فعاليت‌هاي آن در مسير تعالي و وارستگي‌ها خواهد بود.

2ـ عقل سليم (عقل كامل)

توصيف اين عقل عبارت است از عامل اصلي اداره «حيات معقول» كه ضامن به فعليت رسيدن كمال ممكن درباره يك انسان است.

عقل نظری تحت فرمان های خود طبیعی نه تنها محتویات سه منبع اسلامی را تعبدی تلقی نمود وموافق خودتلقی نمی کند، حتی برای حیات انسان ها معنی وهدفی جز خور و خواب و خشم و شهوت چیز دیگری هم سراغ ندارد.

2-اصول قواعد واهداف تعلیم وتربیت

اصل يكم ـ اصول و قواعيد كه تعليم و تربيت بايد بر مبناي آن‌ها صورت بگيرد.

«تحصيل معرفت» و «گريدن مطابق معرفت» در مسائل انساني، مهم‌ترين ضامن تفكيك نيك از بد و پاكيزگي از آلودگي است.

تربيت دو كار بسيار مهم انجام مي‌دهد كه به آساني و با سرعت، در درون انسان تأثير نمي‌گذارد.

دو كار مهم تربيت

يكم ـ تعديل احساس‌هاي خام و تموج‌هاي وابسته به غرايز حيواني و اثبات خطا بودن محتويات غلطي كه در مغز و روان انسان‌هاي مورد تربيت جاي گرفته و پيشرفت كرده‌اند.

دوم ـ تلقين و قابل پذيرش ساختن واقعيت‌ها، آرمان‌ها و ارزش هاي عالي انساني براي انسان مورد تربيت.

اين كار، در دو موقعيت راحت‌تر بوده، و خوشايند و ملايم طبع است:

الف) پس از آن كه مغز و روان انسان مورد تربيت، در مرحله اول، يعني تعديل احساسات خام و تموج‌هاي وابسته‌ به غرايز حيواني و اثبات خطا بودن محتويات غلطي كه در مغز و روان انسان‌هاي مورد تربيت‌ جاي گرفته و پذيرفته شده‌اند، توفيق يافت.

ب) مشاهده تدريجي نتايج تربيت، قطعا پاسخ‌گوي همه ابعاد و استعدادهاي انساني است.

جدي تلقي كردن امر تربيت است كه طرفين تربيت (مربي و متربي)، در راه به ثمر رساندن آن مسامحه ننموده، بلكه كوشش فراوان خواهند كرد هم چنين، جدي تلقي كردن تربيت موجب افزايش آگاهي‌‌هاي هر دو طرف بر ضرورت انضباط خواهد بود.

«هر حقيقتي، هر اندازه حياتي‌تر تلقي شود، به همان اندازه جدي‌تر تلقي مي‌گردد و هر چيزي كه جدي تلقي شود، موجب احساس لزوم تحصيل آگاهي‌هاي همه جانبه دربارة امري جدي مي‌شود.

ويليام جيمز، «خود»ي را كه متوجه امكانات خلاقانه خويش شده، «خود گسترده‌تر» ناميده است. « خود گسترده‌تر» اگر كاري به ارزش‌ها و آمال و اهداف عالي انساني نداشته، ‌تنها خويشتن را ببيند و خود را محور همه چيز قرار بدهد، مزاحم همه «خود» هاي ديگر انسان‌ها خواهد بود.

حقيقتي كه بايد تعليم و تربيت درباره آن فعاليت كند، عبارت است از: «خود كمال جوي»، نه «خود قابل گسترش محض»، بدون توجه به اين كه آن «خود» از كدامين مبدأ بايد شروع كند و در چه مسيري گسترش يابد و رو به كدامين هدف برود!

اصل دوم ـ موضوع اصلاح تعليم و تربيت

در اين‌جا، منظور اهداف نسبي و هدف مطلق است كه غرض غايت اصلي تعليم و تربيت مي‌باشد.

با نظر به جوشش ناآگاهانة غريزه‌ها و بي‌اعتنايي به اصل‌ها از ناحيه غريزه‌هاي طبيعي، قطعي است اين غرايز نمي‌توانند پذيرندة تربيت باشند. بايد در نظر گرفت كه موضوع تربيت بايد حقيقت ثابتي باشد كه مواد تعليم و تربيت را بپذيرد و با داشتن آن مواد، به فعاليت بپردازد. اين موضوع ثابت در درون آدمي، «من» يا «شخصيت» اوست كه مي‌تواند مديريت موجوديت انساني را بر عهده بگيرد.

تربيت از منظر انديشمندان غربي

گفتن شده است: هدف از تعليم و تربيت، عبارت است از: به فعليت رساندن استعدادهاي نهفتة انساني.

از هربرت اسپنسر نقل شده است: «هدف تربيت، تكوين منش است.»

كارهاي مستند به منش، جنبة حرفه‌اي به خود مي‌گيرد و مانع پويايي روان مي‌شود؛ در صورت كه پويايي روان، در عين ثباتي كه دارد، با اهميت‌ترين و با ارزش‌ترين مختص روان است.

تعريفي كه تامس هنري هاكسلي بيان مي‌كند، بدين قرار است:

تربيت عبارت است از: آموزش مغز آدمي، به موجب قانوني‌هاي طبيعيت مراد من از قانون‌هاي طبيعيت، تنها اشياء و قواي آن‌ها نيست، بلكه اين قانون‌ها، افراد و روش‌هاي انسان را نيز در بر مي‌گيرد.

اولاً، آموزش ـ كه عبارت از تعليم است ـ غير از پرورش است كه عبارت است از تربيت. پرورش، گرديدن است. گرديدن اگرچه به فراگيري نيازمند است ولي عين آن نيست، بلكه عبارت است از: تحول و دگرگوني در «من» يا حداقل در عناصر فعالي اساسي «من».

ثانيا، اگر جريان قوانين طبيعت در مجراي جبر بوده باشد ـ‌مانند ضرورت تنفس از هوا ـ احتياجي به تعليم و تربيت ندارد.

همه مهم‌تر آن كه: اين تعريف، آن حقيقتي را كه بايد به وسيلة تربيت در مسير رشد ساخته شود، مورد توجه قرار نداده است.

فرديك ماير مي‌گويد:

يكي از مشهورترين نظريه‌هاي معاصر دربارة تربيت، از آن جان ديويي است. او تربيت را «نوسازي تجربه» مي‌داند كه اين به نوبة خود، به هستي ما معني و مفهوم مي‌بخشد. به عقيده مؤلف، در تبيت بايد مفهوم كيفي تجربه مورد نظر باشد.

بنابراين، ‌تربيت را بايد فرايندي دانست كه به روشني افكار نوع بشر رهنمودن مي‌شود. تربيت بدون تهذيب عادت‌ها عمده، ‌كامل نيست.

تنظيم كنش‌ها و واكنش ها و تعديل ماشيني غرايز نمي‌‌تواند به هستي كل موجوديت انسان معنايي ببخشد، حتما آن معناي معقول براي هستي ما، بدون وجود يك حقيقت در مسير رشد، قابل تصور نيست.

يك تعريف عمومي ولي قابل توجه از راغب اصفهاني نقل شده است كه براي شناخت اصيل‌ترين عنصر تربيت بايد مورد توجه قرار بگيرد:

كلمه رب، در اصل از ماده تربيت است، و آن عبارت است از: ايجاد شي براي حالي پس از حالي تا حد تمام و كمال.

نكته مهمي كه در آن تعريف وجود دارد. اين است: كيفيت‌ها و حالت‌هايي كه به وسيلة تربيت در «شخصيت» انسان مورد تربيت به وجود مي‌آيد، در درون انسان سابقة وجود ندارد، و اين تربيت است كه حالات و كيفيت مطلوب را به وجود مي‌آورد. نكتة ديگر در اين تعريف، تدريجي بودن اثر تربيت است.

اگر نظريه راغب اصفهاني به جريان پديده تربيت در انسان‌ها مربوط باشد، بايد مورد دقت بيشتري قرار بگيرد، زيرا هر انساني بذرهاي اولية معلومات واستعدادهاي دگرگون شدن را در نهاد خود داراست و تجربه‌ها و مشاهدات و تعليم و تربيت‌ها، با شكل‌ها و وسايل گوناگون، آنها را به فعليت مي‌رسانند و بارور مي‌سازند.

نكته ديگري كه در تعريف راغب اصفهاني بايد مورد توجه قرار بگيرد، كلمه «الي حد التمام» است. اگر منظور از «الي حد التمام» پرورش و گرديدن روحي بشر رو به كمال باشد، بي‌ترديد اين كمال، به حد تمام نمي‌رسد و آن چه كه نصيب انسان مي‌شود، كمالات نسبي در اين دنياست.

تجربه و تربيت

جمله‌اي از ديويي مورد تفسير قرار داديم، به عنوان هدف تربيت،‌ بسيار مناسب است، ولي نمي‌تواند «تعريف تربيت» تلقي شود. نوسازي تجربه،‌ براي استمرار فعاليت تربيت، ‌امري ضروري است، اين نوسازي تجربه، همان است كه در مكتب اسلام به آن «دوام تكاپو در معنا بخشيدن به حيات» گفته مي‌شود:

جان فشان اي آفتاب معنوي مر جهان كهنه را بنما نوي

1. و في التجارب علم مستانف

2. راي الرجل علي قدر تجربته

3. العقل حفظ التجارب

اصل ضرورت و ارزش تجربه، بايد تنها در فراگيري و سازندگي حيات مادي و معنوي انسان استخدام شود، نه در پديده‌هاي ضد حيات و عوامل پوچ‌كنندة آن.

ركن دوم اهداف تعيم و تربيت

مواد پانزده گانه اهداف تعليم و تربيت

نويسندة كتاب تاريخ فلسفه تربيتي، مواد اصلي اين اهداف را به قرار زير در پانزده قسمت خلاصه كرده است:

1. تعقل 2ـ قدرشناسي از فرهنگ 3ـ پروش خلاقيت 4ـ اهميت درك و به كار بردن دانش 5ـ تماس با انديشه‌هاي مهم 6ـ ارزش‌هاي معنوي و اخلاقي 7ـ مهارت‌هاي اصولي 8ـ كارآمدي شغلي 9ـ سازگاري بهتر با زندگي خانوادگي 10ـ شارمندي موثر 11ـ سلامت بدني و رواني 12ـ تغيير شخصيت براي سودمند بودن و علاقه به آگاهي و دانش و درك حقيقت 13ـ به وجود آوردن علاقه‌هاي پايدار 14ـ صلح جويي 15ـ تجديد مداوم و فهماندن اين كه بشر مقياس جهان است.

تعقل در تربيت اسلامي

اين ماده كه در تربيت اسلامي بسيار با اهميت تلقي شده است، به سه مادة اساسي قابل تحليل است:

الف) تعقل داراي مفهومي است كه مي‌توان آن را اين گونه توصيف نمود: تعقلي كه بايد تقويت شود، عبارت است از: تفكر هدفدار با انطباق بر قوانين. يا به عبارت صحيح‌تر با انطباق قوانيني كه صحت آن‌ها اثبات شده است.

ب) موضوعات وقضايايي كه ذهن نونهالان و ميان سالان و حتي كهن‌سالان با اختلاف در كميت و كيفيت آن‌ها بر حسب مقاطع عمر، بايد دربارة آنها تعقل نمايد.

ج) تصفيه و تثبيت قوانيني است كه فعاليتي عقلاني بايد طبق آن‌ها به جريان بيفتد.

نيروي تفكر و تعقل، ارزش خود را در موضوعات و قضايايي نشان مي‌‌دهد كه به آن تحويل داده شده است.

نيروي تفكر و تعقل، ارزش خود را در موضوعات و قضايايي نشان مي‌دهد كه به آن تحويل داده شده است. ذهن بشري حتي يك دقيقه نيز از فعاليت و تموج باز نمي‌ايستد و اين جريان هميشگي، انگيزه‌ها و مواد خود را معمولا از آن چه كه در فضاي جامعه در جريان است، مي‌‌گيرد.

تعقل، آن فعاليت ذهني است كه پس از احراز و تشخيص هدف به كار مي‌افتد.

هر قضيه‌اي پيش از اثبات شدن، ماده‌اي براي تعقل است و پس از اثبات شدن، قانوني است كه تعقل بايد بر اساس آن حركت كند. براي اين كه يك مادة تعقل، به صورت قانون كلي درآيد، متن جريان ذهني كه در اين موقعيت وجود دارد، تفكر هدفدار است.

براي تقويت عقل و اثبات ضرورت تفكر هدفدار، حتماً بايد ذهن انسان‌ها را با قوانين كلي مربوط، به اندازة لازم و كافي آشنا ساخت.

1- قدر شناسي از فرهنگ

فرهنگ به معناي عمومي آن، نياز به يك تعريف جامع دارد كه به خاطر گسترش فراوان آن معناي عمومي، بسيار دشوار به نظر مي‌رسد. اشكال بزرگ‌تري كه در تعريف فرهنگ با ‌آن روبه‌رو خواهيم شد، تنوع و اختلاف شديد عناصر فرهنگي است، به گونه‌اي كه پيدا كردن يك جامع با هويت معين براي تعريف فرهنگ، اگر امكان ناپذير نباشد، حداقل بسيار دشوار است.

2- پرورش خلاقيت

براي بررسي مسال مربوط به خلاقيت، چند مسئله با اهميت را بايد مورد دقت قرار بدهيم:

اول) آيا مرزي ميان فرد و اجتماع از نظر انسان شناسي وجود دارد؟

دوم) آيا فرد در برابر اجتماع از اصالت برخوردار است يا نه؟

سوم) آيا خلاقيت كه قطعا از پديده‌هاي فردي (افرادي) است، با پيشرفت و عقب ماندگي اجتماع رابطة مستقيم دارد؟

مساله اول)

درست است كه عوامل و انگيزه‌هاي اغلب پديده‌هاي حياتي و رواني را محيط واجتماع براي افراد انساني به وجود مي‌آورد، ولي محل انعكاس و اتصاف و فعاليت و دريافت همة پديده‌هاي حياتي و رواني، خود فرد انساني است.

هر فردي، اگرچه عوامل دگرگوني‌ها وانعكاسات و اتصاف‌ها و دريافت‌هاي دروني را از جهان بروني مي‌گيرد، ولي پس از گرفتن، يا تنها موجب بروز پديده‌هاي مزبور در درون وي مي‌گردد، يا به خاطر قدرت مغزي و شخصيت موجب مي‌شود فعاليت‌هايي از درون او سر بركشد كه در محيط و اجتماع اثر مي‌گذارد، و گاه به كلي آن دو را دگرگون مي‌سازد.

مسئله دوم)

اگر مقصود از اصالت موجوديت واقعي و برخوداري از رابطه تأثير و تأثر باشد، هر يك از اين دو حقيقت (فرد و اجتماع) از اصالت خاص خود برخوردار خواهد بود.

مسئله سوم)

جامعه‌اي عقب افتاده كه هيچ گونه علم و انديشه و تشنگي به حقيقت جويي در آن وجود ندارد، نمي‌تواند از عهدة پرورش و به فعليت درآوردن استعدادهاي فرهنگ پويا برآمده، خلاقيت‌ها را از درون افراد به جريان بيندازد. اما از نظر مثبت، يعني: در جامعه‌اي كه علم و انديشه و فرهنگ پويا و تشنگي به حقيقت پيشرفته است، زمينه براي بروز خلاقيت ها آماده مي‌باشد، ولي براي شناخت كميت و كيفيت خلاقيت‌ها كه بي‌ترديد ممكن است در چنين جامعه‌اي بروز نمايند، ضوابط علمي نداريم.

تعريف وشرايط لازم خلاقيت

خلاقيت عبارت است از: حل مسئله به نحوي كه ماهيتي اصيل و نو داشته باشد. اين كار هميشه مستلزم يك پاسخ نو است، ولي صرف نو بودن و اصيل بودن يك فكر ياعمل به تنهايي، خلاقيت را تشكيل نمي‌دهد.

براي تعريف حقيقي خلاقيت نمي‌توان به اين مفاهيم و مطالب اكتفا كرد، زيرا مختصاتي كه براي روشن ساختن ماهيت خلاقيت گفته مي‌شود، يا به انگيزه تحرك اين نيرو مروبط است و يا نتايج و خواص، همزمان با به كار افتادن نيروي مزبور صورت مي‌گيرد. از اين رو، بعضي محققان دست از تعريف ماهيت محض خلاقيت برداشته، به تحقيق دربارة چهار موضوع مهم: 1ـ فرايند خلاق 2ـ توليد خلاق 3ـ فرد خلاق و 4ـ موقعيت خلاق پرداخته اند.

تعليم و تربيت دو درجه‌اي

يك سلسله قوانين كلي در تعليم و تربيت، پيرو يك سلسله خواص كلي است كه در انسان‌ها وجود و ضرورت دارد و آن قوانين كلي بايد در منتج ساختن تعليم و تربيت اجرا شود، نظير شعاع آفتاب و آبياري و آماده ساختن زمين، براي اغلب نهال‌ها و گل‌ها.

اين مرحله، همان مرحله اول از تعليم و تربيت است. زيرا درست است كه همة انسان‌ها در اعضاء و شكل‌ها و نمودهاي مادي تقريبا مشترك هستند، اما «خود طبيعي » و «من ايده‌آل» آن‌ها كه همواره آن‌ها را تحريك نموده، موجوديت‌شان را مي‌سازد، چنان متفاوت است كه حقيقتا نمي‌توانيم دو فرد انساني را پيدا كنيم كه در زير بناي موجوديت‌شان، «خود طبيعي» و «من ايده‌ال» شان متحد باشد.

بنابراين، ما به تحقيق و كاوش در وسايل و راه‌هاي تعليم و تربيت درجة دوم هم نيازمند هستيم. انسان‌ها از يك نظر در همزيستي، جنبة زنبور عسلي و سربازي دارند، زيرا اگر مشتركات و دستورات كلي نداشته باشند، زندگي اجتماعي از هم پاشيده مي‌شود، ولي در عين حال نبايد شخصيت و موجوديت‌هاي گوناگون افراد را فراموش كنيم. اين، يك قانون رواني با اهميت است كه وقتي يكي از فعاليت هاي رواني سركوب شود، فعاليت ديگري قدرت بيش‌تري پيدا مي‌كند.

نتيجه تحديد و تسلط بر غرايز به صورت مستقيم عبارت است: متراكم ساختن نيروي حياتي، نه رهبري و توجيه آن براي شكوفا ساختن روح. اين تراكم اگر سازمان رواني آدمي را مختل نسازد،‌ به تدريج مستهلك مي‌شود و از بين مي‌رود. بدون شك تنها تعليم و تربيت صحيح است كه نيروهاي ذخيره شده از غرايز طبيعي را به استخدام تحريك تعقل و فعاليت‌هاي وجداني و تيز كردن هوش و غير آن، در مي‌آورد.

مبارزه با ناتواني

هموراه با ناتواني مبارزه كنيد، زيرا هر ناتواني، ‌زنجيري است كه زنجيري ديگر را به وجود مي‌آورد و شما را از ترك باز مي‌دارد. در ناتوان‌ترين حالاتي كه به ما دست مي‌دهد و گمان مي‌كنيم عاجزترين مخلوق دنيا هستيم، اگر به وسيلة آگاهي خودمان، يا با تذكر و تحرك شخصي ديگر به توانايي خود بر حركت ديگري، اگرچه بيهوده باشد ـ متوجه شويم، و آن حركت را با توجه به داشتن توانايي انجام بدهيم، حيات تازه‌اي را در خود مشاهده مي‌كنيم. چنان كه قدرت مطلق در اين دنيا براي هيچ كس امكان‌پذير نيست، هم چنين ناتواني مطلق نيز در نقشة هستي انسان ترسيم نشده است.

دو مسئله مهم را در اين مورد متذكر مي‌شويم:

يكم ـ هيچ عاملي نمي‌تواند مانند احساس وابستگي انسان به قدرت مطلقة الهي، در آن شخصي كه احساس ناتواني او را از پاي درآورده است اثر مثبت ايجاد كند.

دوم ـ به جاي تعليمات بي‌فايده، بايد كودكان و جوانان را به دارا بودن آنان به قدرت‌هاي بسيار عظيم آشنا بسازيم و از روزگار (لحظة) گيرندگي عمرشان، تحت تعليم و تربيت خاص قرار بدهيم و به آنان بفهمانيم: همان گونه كه خداوند متعال به هيچ كس و هيچ چيز قدرت مطلقه نداده است، هم چنين هيچ انساني را نيز ناتوان مطلق نيافريده است.

نقش اصول و قوانين تثبيت شده گذشته

روية متغير شخصيت، مجاور طبيعت و دگرگوني‌هاي آن است. اما روية ثابت، ‌همان است كه از هنگام دريافت «خود» با او هم سفر بوده است. نسل جديد در هر دوره در عين حال به خاطر پيوستگي و وابستگي به نسل گذشته، داراي رويه‌اي ثابت است.

راه وروش های منطقی بهره برداری از اصول تثبیت شده

معارف بشري در هيچ يك از قلمرو‌هاي شناسايي و در هيچ يك از دوران‌ها، حالت گسيختگي از پيش و پس ندارد.

پس مثل انسان‌ها در گذرگاه تاريخ، مثلي بي نظير است، در عين ثبات در تغير بوده و در عين تغيير در ثبات است. در چنين گذرگاهي كه هم راه‌ها پي در پي عوض مي‌شوند و هم مشعل‌هايي كه گذشتگان روشن كرده‌اند و به دست آيندگان مي‌سپارند، در تحول دائمي است،‌ پيدا كردن بهترين راه‌هاي منطقي براي تعليم و تربيت انسان‌ها كه نمي‌توانند خود را از اصول و قوانيني تثبيت شده بر كنار كنند، كاري بس دشوار و در عين حال با اهميت و ضروري است.

تنظیم خودخواهی

تعليم و تربيت انسان‌ها را، از تنظيم خودخواهي آنان شروع كنيد و بكوشيد تا به آن‌ها اثبات كنيد كه: خود شما، وابستة حق مطلق است كه تعدي از بايستگي‌ها و نبايستگي‌ها را به شما تجويز نمي‌كند. ناز كشيدن و به به گفتن به هنگام تعليم و تربيت، انسان ايجاد نمي‌كند، بلكه مخاطب را مغرور عواطف حيواني گوينده نموده، او را وادار مي‌کند همان وضع موجودش را منطقي و شايسته‌ترين وضع ممكن بداند!

شیرین ترین داورها،تلخ ترین اندرزها

آن چه ضرورت دارد، اين است كه نبايد با ضربه‌هاي غير منطقي، اهانت وتحقير در روان اشخاص مورد تربيت ايجاد كنيم تا در نتيجه، باعث مختل شدن شخصيت آنان شود. اين اصل مي‌گويد: براي پاك كردن گرد و غبار طبيعت ناخودآگاه از چهره دروني انسان، براي برداشتن زنجير گرانبار خودخواهي از دست و پاي روح مورد تربيت، بايد دواي تلخ توبيخ و تهديد به كار برده شود؛ بلكه هم چنين بايد تازيانه‌اي تجويز شود كه شعلة عشق و كمال از ضربه‌هايش زبانه خواهد كشيد.

در مقامات تعليم و تربيت، به هنگام مواجهه با امتناع و لجاجت مورد تعليم و تربيت، هدف را گم نكنيم و با عصببانيت و جوش و خروش در مقابل فراگيرندگان، صف آرايي به راه نيندازيم.

ضربه‌هاي ملايم و منطقي رواني كه به عقيدة ما يكي از بزرگترين عوامل تعليم و تربيت در انسان‌هاست، اگر خام و به گونه‌اي نادرست به كار برده شود، روان نيازمند به تعليم و تربيت را، اگر هم مختل نسازد، وادار مي‌كند در مقابل آن ضربه، به دفاع از خود بر خيزد و اثر ضربه را بر گرداند، بلكه به اين هم قناعت نمي‌ورزد و سمت متضاد ضربه را براي دفاع از خود پيش مي‌گيرد. از اين رو، ضربه‌هاي رواني كه در ساختن انسان‌هاي بزرگ اثري ايجاد كرده است، اولاً: پس از دوران كودكي و وصول به مراحل رشدي رواني مي‌باشد. ثانياً: تأثير ضربه‌ها، همواره مشروط به اين است كه وارد كنندة ضربه، اشراف و بي‌غرضي و معرفت خود را مستقيم يا غير مستقيم براي شخص مورد ضربه احراز نموده باشد.

راه زندگی و کاروانیان بشری

كاروانيان بشري در سپري كردن راه زندگي، به انواع مختلف تقسيم مي‌شوند. در اين جا، بعضي از انواع را متذكر مي‌شويم:

نوع يكم ـ كساني كه نه راهي مي‌‌دانند، نه منزلي ونه مقصدي. شادي‌ها و اندوه‌ها و اعتلا و سقوط آنان، پديده‌هايي است كه در عروسك‌ها ديده مي‌شود.

نوع دوم ـ افرادي هستند كه براي زندگي خود تفسير كرده‌اند كه تنها در ذهنشان موج مي‌زند.

نوع سوم ـ اشخاصي كه بدون تفسير مجرد ذهني دربارة حيات در عرصة هستي، خود را به جريان قوانين طبيعت و اجتماعات سپرده، تصادم حوادث و واقعيات را با خواسته‌هاي دروني خويش، نوعي از اشتباه و خطاي طبيعت محسوب مي‌دارند.

نوع چهارم ـ كساني كه راه و منزلگه و مقصدي براي زندگي پذيرفته‌اند و براي سپري كردن راه و ارزيابي منزلگاه‌ها و مقاصد، اصول و قواعدي را در نظر گرفته، مي‌خواهند مطابق آن اصول و قواعد حركت كنند.

نوع پنجم ـ كساني كه از كاروانيان بشريتند كه راه و منزلگه و مقصدشان به وسيلة راهنمايان صدق و خلوص براي آنان قابل درك شده است و‌آن‌ها توانسته‌اند به وسيلة عقل و وجدان، طعم سپري كردن آن راه و منزل را روي به مقصد بچشند. اين افراد را هيچ عامل طبيعي و انساني تحريك نمي‌كند، بلكه خودشان هستند كه حركت مي‌‌كنند. اينان در مقابل طبيعت و انسان‌ها وجود دارند.

چگونگي بازگشت هستي از دست رفته

1ـ اولين قدمي كه بايد در برگرداندن هستي انسان‌ها به خودشان برداشت، حل مسائل مربوط به حيات و ارزش آن است. اين مسئله كه، تنها ارزش استقلالي انسان است كه مي‌تواند پاسخ‌گوي دردهاي بي‌درمان انسان شده، موجب ترقي و اعتلاي مادي و معنوي او شود، بدون پيوستن انسان به آن مبدا و اعلام كه همه ارزشمندها ارزش خود را از او در مي‌يابند، امكان‌پذير نمي‌باشد.

2ـ اين حقيقت ضرورت دارد: چنان كه قوانين موضوعه بشري بايد رنگي فراتر و برتر از تمايلات زندگي طبيعي انسان‌ها داشته باشد تا بتواند رنگ ايده‌ال به زندگي ببخشد، هم چنين بايد مجريان قوانين به صورت مستقيم يا غير مستقيم، رنگي از ماوراي طبيعت داشته باشند.

3ـ تعليم و تربيت‌ها، نقش موثري در عملي شدن هستي مستند به خود مي‌توانند بر عهده بگيرند. تعليم و تربيت بايد از آغاز زندگي انساني، همة كوشش خود را صرف اين حقيقت كند كه تمام مهارت وتخصص‌هاي شايسته، به انسان بفهماند: تو فعلاً جويباري ناچيز هستي كه از منابع مختلف دامنه‌ كوه‌هاي تاريخ و وراثت و محيط به جريان افتاده‌اي، اما ديري نمي‌پايد كه با توجه به نيروي نهفته در خود، به اقيانوسي مبدل خواهي گشت كه همه جويبارها و رودخانه‌ها و درياچه‌ها از تو استمداد خواهند كرد.

4ـ بايد دو مفهوم متضاد «استقلال» و «وابستگي» را براي انسان‌هاي مورد تعليم و تربيت روشن نموده، هم چنان كه استقلال صد در صداز محالات است، هم چنين وابستگي صد در صد نيز به «بيگانگي انسان از خودش» مي‌انجامد و هستي او را طفيلي هستي ديگران مي‌سازد.

با دريافت هماهنگي اين دو جنبه (وابستگي درعين استقلال و استقلال در عين وابستگي)، ضابطة كلي «هستي مستند به خود» و «هستي مستند به ديگران» را به دست خواهيم آورد.

تعقل كه يكي از پديده‌هاي حيات است، با اين كه وسايل و واحدهاي فعاليتش همواره در دگرگوني است، در عين وابستگي از نظر وسايل و واحدها، استقلال هويت خود را حفظ مي‌كند، هم چنين است وجدان و تصميم و تداعي معنايي.

تعلیم و تربیت واختیار

دو پديدة تعليم و تربيت، شخصيت افراد را مي‌سازد، مي‌جوشاند و به وسيلة شخصيت رشد يافته، كار يا ترك كار را مستند به خود شخصيت مي‌نمايد.

عظمت خداوند بسيار بالاتر از آن است كه نه تنها انسان، بلكه همة جهان هستي قابليت موجوديت استقلالي در مقابل او داشته باشد، ولي اين مطلب با اختيار انساني منافاتي ندارد،‌ زيرا اين خود يكي از بزرگترين ادلة عظمت خداوندي به شما مي‌رود كه: انساني را آفريده است كه مي‌تواند اختيار داشته باشد.

نقش انعطاف در تعلیم و تربیت

اگر در افراد انساني انعطاف وجود نداشت، مسئله تعليم و تربيت براي مبارزه با عوامل طبيعت و انساني كه همواره خطري در راه زندگي است، نامفهوم و پوچ مي‌شد.

بهترين جامعه آن است كه با هماهنگي نيروي پيشرفت و انعطاف بتواند در راه تكامل گام بردارد و چنان كه «مزيت طلبي انفعالي» نسبت به حال فرد مضر است، هم چنين به حال جامعه نيز ضرر دارد.

رکن سوم-معلم ومربی

اولين معلم و مربي‌انسان‌ها، خداوند است. اوست كه همة نيروهاي درك كننده و عوامل پديد آورندة علم را در انسان‌ها به وجود مي‌آورد.

نخستين مربي نيز خداست. با نظر دقيق به اين حقيقت كه قرار دادن خلقت بشر به گونه‌اي كه استعداد تحول از حاي به حالي كامل تر داشته باشد خود اثبات كنندة اين است كه اولين مربي حقيقي خداست.

از ديگر سو، خداوند متعال عقل وقلب را در درون اولاد آدم(ع) نه تنها براي وصول آنان به آگاهي‌ها آفريده است، بلكه علاوه بر اين كه آن دو حقيقت بسيار شريف، كار موفق ساختن انسان را به تحصيل آگاهي و علم انجام مي‌دهند، دو عامل دروني «گرديدن» نيز هستند.

از طرف ديگر، خداوند سبحان با ارسال رسولان و انبياي عظام، علاوه بر تعليم، تزكيه و تربيت انسان‌ها را نيز انجام مي‌دهد.

مربی گری خداوند

اگر معلم و مربي حقيقي خداست، چرا بيش‌تر انسان‌ها از «حيات معقول«ـ كه بي شك خواستة خدا از تعليم و تربيت است‌ـ بي‌بهره‌اند؟!

خداوند استعداد فراگيري و تحصيل آگاهي وعلم به واقعيات و استعداد پذيرش رشد و كمال در شكل‌هاي گوناگون و درجات مختلف آن را به بندگانش عطا فرموده، سپس براي آنان پيامبران و كتاب هاي آسماني را فرو فرستاده است تا با جديت كامل و در نهايت خلوص و صفا، بدون اندك طمع مزد و پاداشي، به تعليم و تربيت بندگانش بپردازند. علاوه بر اين عوامل دروني و بروني، با توفيقات خداوندي، حكما و وارستگاني والا مقام در ميان انسان‌ها ظهور كرده، با كميت‌ها و كيفيت‌هاي مختلف، در ارشاد و پيشبرد بشر تلاش نموده‌اند. نيز خداوند قدرت تعليم و تربيت را در وجود انسان تعبيه فرموده است تا بعضي از انسان‌ها به تعليم و تربيت بعضي ديگر بپردازند.

علاوه بر اين عوامل كه خداوند متعال براي تعلم و پذيرش بندگانش قرار داده‌، ندايي از درون به وسيلة وجدان و ندايي از برون به وسيلة انبياء و اوصياء و اولياء و حكما در فضاي زندگي آدميان طنين انداز كرده است كه: من، خداي شما انسان‌ها، رشد و كمال شما را مي‌خواهيم؛ به درون خويش رجوع كنيد و اشتياق سوزان براي رشد و كمال را در درون خود ببينيد.

براي تحقق بخشيدن به آن مقدار مختصات و قوانيني كه بشر در زندگي طبيعي خود بايد آن‌ها را مراعات كند كه تا به زندگي خود ادامه بدهد، تعليم و تربيت خداوندي با جبر به كار مي‌افتد و بشر را در مسير زندگي خويش قرار مي‌دهد!

اما تعليم و تربيت مربوط به تحصيل آگاهي‌هايي ارزشي، فضيلت، اخلاق و ديگر مختصات تكاملي، بدون اختيار معنايي ندارد. خود انسان‌ها بايد با «نظارت و سلطة شخصيت‌شان به دو قطب مثبت و منفي كار» كه معناي اختيار است ـ قدم بردارند.

شرايط اساسي معلم و مربي از نوع انسان‌ها

در حقيقت، ما سه نوع معلم و مربي داريم:

1ـ توجيه كنندگان بعد ماشيني بشر به آن چه كه از وي مي‌خواهند مانند آهنگر ياريخته گر وديگر صنعتگراني كه مشغول ايجاد تغيير در فلزات و درآوردن آن ها به شكل‌هاي مختلف براي استفاده در زندگي هستند، انجام مي‌دهد. نياز آنان چيزي جز آگاهي به هدفي كه دنبال مي‌‌كنند و به شناخت ابزار مورد احتياج و شناخت بعد ماشيني انسان، نيست. شرط اساسي به ثمر رساندن اين نوع تعليم و تربيت، تنها خشكاندن ريشة احساس آزادي در تعليم و متربي در انتخاب هدف‌ها و وسيله‌هاست.

2ـ كساني از معلمان و مربيان، با انساني سر وكار دارند كه تاريخ و محيط، او را در برابرشان نهاده است وكاري با اين ندارند كه آيا انسان مي‌تواند از آموزش‌هاي عالي‌تري برخوردار بوده و از «گرديدن‌»هايي والاتر بهره مند شود يا نه آن‌ها موجوداتي را در برابر خود مي‌بينند كه نيازهايي معين دارند وبا رفع آن نيازها، زندگي خويش را صحيح و مورد رضايت خود مي‌دانند.

3ـ كساني از معلمان و مربيان، با انساني سرو كار دارند كه داراي بعد ماشيني و بعد فوق ماشيني است كه «جان، «روان» «من» و «روح» ناميده مي‌شود. اينان مي‌كوشند ـ يا بايد بكوشند ـ بذرهاي كاشته شده درنهاد انسان‌ها را آبياري كنند.

ما مقداري از شرايط اين معلمان و مربيان را در اين جا متذكر مي‌شويم:

شرط يكم، آگاهي و دانش معلم و مربي به عوامل و عناصر تعليم و تربيت

بايد بداند هويت و آثار و شرايط آن دگرگوني (تربيتي) را كه مي‌خواهد در انسان‌هاي مورد تربيت به وجود بياورد، چيست؟

آن معلمان و مربياني كه بدون علم و يا با هوي و هوس نفساني و اغراض غير انساني، مردمي را از زندگي هدفدار محروم مي‌سازند، قاتلان ارواح آن مردم‌اند.

شرط دوم، اخلاص معلم و مربي در كار

معلم و مربي بايد از صميم جان احساس كند نتيجه‌ كاري كه به وسيلة تعليم و تربيت دربارة انسان يا انسان‌هايي انجام مي‌دهد، دير يا زود دامنگير خود او خواهد شد.

نگاه‌هاي يك مخلص در اجراي تعليم و تربيت نه تنها كارهاي او را نتيجه‌بخش‌تر مي‌‌سازد، بلكه هر عاملي تربيتي كه براي تربيت شدگان به وجود مي‌آورد، آن عامل به نيروهاي سازنده‌اي مبدل مي‌شود كه او را از درون ذات به «گرديدن»هاي تكاملي وادار مي‌سازد.

شرط سوم، ایمان معلم ومربی در کارش

معلم و مربي، بدون ايمان به واقعيت‌هايي كه مي‌خواهد در طرف مقابل به وجود بياورد، به جای آن كه مغز و روان متعلم تربيت پذير را درباره آن واقعيت‌ها به حركت درآورد،‌ آن دو را راكد مي‌‌كند و از جريان و تكاپو مي‌اندازد.

شرط چهارم، ادامة تكاپو و فعاليت معلم و مربي در تكميل خويشتن

ركود معلم و مربي در آن چه كه در گذشته به دست آمده، نه تنها خيانت به خويشتن است، بلكه بزرگترين خيانت به متعلمان و تربيت‌پذيران است كه مي‌خواهند در دنيايي آشنا زندگي كنند، نه در دنيايي نا‌آشنا

راه تكامل خود و راهنما

گروهي از مربيان بشريت، از روي نقص شخصيتي خود، گمان مي‌كنند آخرين سر منزل، خود آنان هستند. از اينرو، افراد انساني را تا پيشگاه خود مي‌رسانند و نمي‌گذارند انسان از منزلگه موقت عبور كرده، به سوي مقصد نهايي روانه شود.

اولاً، نبايد خود را در مقامي كه قرار گرفته، ميخ كوب كند و از حال تكاپوي روحي در راه تكامل باز ايستد، زيرا راه تكامل تا بي‌نهايت كشيده شده است.

ثانيا، او بايد بداند ممكن است شخصي كه مورد تربيت است، از نظر استعداد و نيروي دروني، حركت صد ساله او را در چند ماه انجام بدهد و بايد به فرد مورد تربيت خود بگويد: خود را در همين جا معطل مكن، راه برو!

شرط پنجم، عشق وعلاقه به پيشرفت تكاملي تربيت‌پذير

شرط ششم، استمداد از خدا

معلم و مربي بايد همواره در حال استمداد از خدا باشد. با وجود مشتركات فراوان در افراد نوع بشر، تفاوت‌هايي بسيار زياد ميان افراد وجود دارد، به گونه‌اي كه اگر بخواهيم تعليم و تربيت به حد نصاب برسد، براي هر فردي يك معلم و مربي لازم است.

براي اجراي تعليم و تربيت، با در نظر گرفتن همة ابعاد او، راهي جزء استمداد از خداوند نداريم.

خدا و تعلیم و تربیت

اي انسان كه نمايندگي او (خدا) را پذيرفته‌اي! چون تعليم و تربيت كار خداست، از او استمدادكن و توفيق ثمر بخشي را از او مسئلت بدار.

از آنجا كه تعليم و تربيت كار خداست، شايستگي حيازت مقام نمايندگي خدا را بايد از او بخواهيم.

گمان نكنيم وقتي مي‌گوييم: براي ساختن شخصيت انسان‌ها اصول و قوانين مربوط كافي نيست، معنايش اين باشد كه اصول و قوانين مربوط غلط است، يا ما نيازي به آن‌ها نداريم. ما مي‌گوييم: براي بارور شدن همان قضايا و اصول نبايد از توجه به خدا ـ كه موجب نفوذ در دل افراد مورد تربيت مي‌‌شود ـ غفلت بورزيم.

ديدگان مربي در اثر توجه به خدا در مقابل انسان وابسته به خدا كه مورد تربيت است، فروزندگي ديگري دارد كه روشنايي و تأثير آن در اعماق قلب مورد تربيت، اصول و قوانين مربوط را آبياري مي‌كند.

اين توجه به خدا و «رب يسر» گفتن مربي، كار ديگري هم انجام مي‌دهد كه بسيار با اهميت است: اين مالك هستي و اي آفرينندة جان آدمي! مي‌‌دانم با «كسي» رو به رو هستم، نه با «چيزي».

اين جان آدمي است كه براي هدفي عالي آفريده شده است، نه براي اشباع شهوت‌هاي من و نه براي آن كه خود را مانند يك تابلوي بي‌اختيار به من (مربي) كه اين جان غير محسوس را نقاشي مي‌كنم، تسليم نمايد.

تعلیم و تربیت رهبران واقعی

انسان با نيروي تشخيصي كه دارد، مي‌‌تواند شخص پيشرو را كه مقصودش تنها نشان دادن خويش است، از رهبري كه وجودان آزاد او را اشباع مي‌كند، تفكيك نمايد.

فلسفه و نتایج اعمال، عوارض و انگیزه ها

وظيفه مربي پيشرو اين است: يا اصلا فلسفه و نتايج آن كار را بازگو نكند، يا با ملاحظة شرايط موجود و با بيانات مناسب، آن فلسفه و نتيجه را از محال دور دست به ممكن دم دست مبدل بسازد.

چيزي كه بر اين دشواري پيروز مي‌شود، مهارت و بردباري مربي و توجه او به سرمايه كلاني است كه در درون فرد مورد تربيت قرار دارد.

وظيفه مربيان است كه با در نظر گرفتن همه شرايط دروني دانش آموز و دانشجو ـ به معناي عمومي آن ـ هدف را به صورت نسبي و تدريج و با ايجاد ضرفيت‌هاي وسيع‌تر، براي او قابل دريافت سازند.

عظمت رهبر و قانونگزار و مورد اطمينان بودن او از نظر تعليم و تربيت، بسيار حساس‌تر از خود قانون و فلسفه آن است، زيرا عظمت رهبر و قانون‌گزار و جلب اطمينان پيروان، رسمي‌تر و امكان‌پذيرتر از درك خود قانون و فلسفه‌هاي آن است. از اين رو، آن دسته از قوانين و حقوق‌هايي كه دراجراي خارجي، از عظمت قانون‌گزار و رهبر و مجري آن‌ها بيشتر برخوردار باشند، نتايج مثبت تر و رضايت بخش‌تري را دارا هستند.

کردار موثرتر ازگفتار

كردار عيني مربيان بشري در امر تعليم و تربيت، اساسي‌تر و موثرتر از گفتار آنان است.

عامل يكم ـ كردار خارجي نشان مي‌‌دهد كه عمل كننده،‌ به كاري كه انجام مي‌دهد، معتقد است.

عامل دوم ـ اين عامل كه به يك معني دامنة عامل يكم است، نيازمندي عمل به ايجاد مقتضيات و شرايط عيني و مرتفع ساختن موانع و (نيازمندي عمل به) هدف‌گيري‌ها و وسيلة جويي‌هاست كه در اغلب گفتارها وجود ندارد.

عامل سوم‌ـ افراد بشري، از سرگذشت طولاني انسان و نيز از تجربه‌هاي متنوع زندگي، با اين حقيقت آشنا شده‌اند كه: انگيزة يك سخن، منحصر در اعتقاد و ابزار مفاهيمي نيست كه سخت به صورت مستقيم به آن دلالت مي‌كند.

مي‌توان ارزش همة قوانين را با سخنوري درباره قانون پايمال نمود، در صورتي كه عمل خارجي، استعداد اين همه تحريف و پيچش را ندارد.

گفتن وسیله، عمل کردن هدف

همان گونه كه «تنفس» وسيله حيات و «حيات» هدف است، همچنين اين حقيقت را نيزدرك كرده است كه: الفاظ، زبان و قلم، جز وسايلي شايسته براي حيات و شدن (گريدن‌)هاي تكاملي، چيز ديگري نيستند.

مسئوليت بزهكاري كودكان

مسئوليت بزهكاري كودكان از نظر تكليف به ترتيب از اين قرار است:

1ـ مسئوليت رئيس خانواده

رئيس خانواده مسئول نگه‌داري كودكان است. اين نوع، شامل مربيان و گردانندگان كارگاه‌هايي مي‌شود كه كودكان در آن مكان‌ها ساعت‌هايي را به عنوان تحصيل و يا اشتغال به كار، به سر مي‌برند.

2ـ مسئوليت دولت

در صورت نبودن يا عدم صلاحيت رئيس خانواده و افراد مزبور براي تاديب و پيشگيري بزهكاري كودكان، حاكم مسئول بزهكاري كودكان خواهد بود. مسئوليت حاكم درباره بزهكاري كودكان با مسئول قرار دادن متصديان زندگي، ‌يا تربيت و يا ايجاد شغل و حرفه براي كودكان مي‌باشد.

كودك مستحق كيفر ناشي از جرم ـ كه عبارت است از مخالفت با قانون ـ نمي‌باشد.

سازمان های پیشگیری و اجرای تادیب مناسب

براي پيگيري و اجراي تأديب‌هاي مناسب، بايد از چهار سازمان منظم و نيرومند برخوردار باشيم:

الف) سازمان تربیتي. اين سازمان به صورت معمول مي‌‌تواند در دوره‌هاي كودكستاني و دبستاني و گاه در دوره‌هاي دبيرستاني ادغام شده و آموزش و پرورش حقيقي بر كودكان حكم فرما باشد.

ب) سازمان بازرسي. اين سازمان، سياست اداره سازمان‌هاي تربيتي و همواره معايب يا پيشرفت‌هاي سازمان‌هاي مزبور را به عهده بگيرد.

ج) سازمان اكتشافي رواني. اين سازمان، وضع رواني كودكان را از نظر بزهكاري و استعداد پذيرش تنبيه و تشخيص ديگر عوامل رواني كودكان در نظر مي‌گيرد.

د) سازمان تعيين كيفيت و كميت تأديب و تنبيه كودكان بزهكار و نيز تشويق اطفال تربيت شده و قانون شناس.

3ـ مسئوليت افراد مورد اعتماد جامعه

اگر به عللي، حاكم نتوانست مأموريت خود را در اين خصوص اجرا نمايد، مانند ديگر موارد ضروري زندگي، نوبت افراد مورد اعتماد اجتماع مي‌رسد.

گرایش به نظام حقوق پیرو، مشکل تر شدن رسیدگی جامعه به حقوق کودکان

نظام حقوق پیرو می گوید:هیچ کس نباید به کسی کاری داشته باشد، بگذاريد هر كس هر كاري مي‌‌كند، آزادانه آن را انجام بدهد، فقط مزاحم ديگران نباشد، كافي است كه شما جنبنده‌اي بي‌مزاحمت باشيد كه از مزاياي انساني در جامعه برخوردار شويد!

ضرورت انعقاد وجدان در نفوس کودکان

پرورش دادن يك قطب نماي عالي در درون كودكان براي نشان دادن راه صواب و خطا در روابط اجتماعي و اخلاقي، به اندازة عامل تقويت براي پيشگيري از فعاليت‌هاي ميكروب‌هاي گوناگون در بدن انساني ضرورت دارد. اين وجدان،‌ بهترين عامل خودكار براي جلوگيري از بزه‌ها و جنايات خواهد بود.

رکن چهارم-انسان مورد تعلیم و تربیت

اصول کلی انسان های مورد تعلیم و تربیت

اصل يكم ـ خصوصيت ساليان زندگي انسان‌ها

هر اندازه ساليان عمر كودك كم‌تر باشد، قاعدتا وابستگي شخصيت او به پدر و مادر و يا هر كسي كه مديريت كودك را به عهده دارد، بيش‌تر خواهد بود. هر انساني، تا زمان آغاز رشد فكري، شخصيت و مختصات خود را از ديگران مي‌آموزد. وابستگي گروهي انسان در دروان كودكي بسيار ناپايدار است. به صورت كلي، بروز مختصات و استعدادهاي مغزي و رواني، چه مربوط به زندگي جمعي و چه در حوزه مربوط به موجوديت خود فرد، تا پايان مرحله اول جواني همراه با رشد جسماني، مرتب و مستمر است و از مرحله دوم جواني تا ميان سالي، از سرعت رشد و تكامل جسماني كاسته مي‌شود.

اصل دوم ـ اهميت مواد تعليم و تربيت، تاثير و نتيجه بيش‌تر

هر اندازه احساس اهميت مواد با عظمت‌تر باشد، فراگيري آن موارد و «گريدن» به وسيلة آن‌ها بالاتر خواهد بود. بر اين اساس، يك وظيفه بسيار اساسي براي معلمان و مربيان وجود دارد كه حياتي بودن مواد تعليم و تربيت را براي انسان‌ها مورد تعليم و تربيت قابل درك و پذيرش سازند.

اصل سوم ـ ضرورت هماهنگي اولياء و مربيان

تعليم و تربيتي درباره فرزندان موفق‌تر است كه اولياي آنان نيز با معلمان و مربيان هماهنگ شوند.

اصل چهارم ـ دقت در جريان انتقال از احساسات به تعقل

اگر بتوانيم براي انسان مراحلي از بلوغ‌ها را تصور كنيم، نخستين بلوغ، دوران انتقال از احساسات خام به دوران تعقل خواهد بود كه عبارت است از تفكرات مربوط و هدفدار در پرتو قوانين ثابت شده. يكي از نتايج بسيار ناگوار بي‌اعتنايي به حساسيت اين دوران، گسيختن از احساسات و نايل نشدن به تعقل است.

بسياري از فرزندان ممكن است در دروان احساسات، مقداري از اصول و قواعد ارزشي انساني ـ الهي را تنها بر مبناي احساسات بفهمند و بپذيرند و زندگي خود را بر مبناي آن سامان بدهند، سپس با شروع تدريجي دوران تعقل، همة آن اصول وقواعد را بي‌اساس تلقي كنند.

ناگفته نماند كه انتقال از زندگي مبتني بر احساسات و تعقل هماهنگ، در هر مرحله از عمر امكان پذير است و در هر مرحله‌اي كه اتفاق بيفتد، احتياج به رهبري بسيار ماهرانه دارد.

اهمیت انتقال از دوران احساسات به دوران تعقل

آن‌چه در عمل انتقال دادن از دوران احساسات به دوران تعقل اهميت دارد، چند مسئله است:

يكم، بيان روشن و قانع كننده در تعليم امتيازات تعقل و ضرورت مراعات احكام آن بدون اين كه اصل و ريشة احساسات را بخشكاند.

دوم، دقت در طرق و وسايل انتقال از مرحله اول به مرحله دوم.

هنگامي كه گفته مي‌شود، از پانزده سالگي به بعد در پسران و از نُه سالگي به بعد دختران، مرحله تعقل شروع مي‌شود و آنها بايد از مرحلة احساسات به آن مرحله عبور كنند، ممكن است آن‌ها به خاطر بي‌توجهي معلم و مربي، چنان از احساسات بريده شوند كه گويي خداوند اصلاً در اين موجودات احساسات نيافريده است.

افراط در عقل گرايي، بشر را از حيات با طراوات شكوهمند‌ـ كه بدون احساسات عاليه، دستيابي به آن امكان پذير نيست ـ محروم ساخته است.

اصل پنجم ـ ايجاد علاقه براي سوال و مطالبة دليل

مراعات اين اصل، علاوه بر نفعي كه در انتقال از مرحله‌اي به مرحله ديگر در تعليم و تربيت دارد، موجب افزايش آگاهي‌ها و شناخت دلايل و علل قضاياي القاء شده نسبت به انسان‌هاي مورد تعليم و تربيت است.

اصل ششم ـ ضورت انتقال از تشويق و پاداش به حقيقت گرايي

اگرچه تشويق و پاداش در ابتدايي ترين مراحل وصول انسان‌هاي مورد تعليم و تربیتي مي‌تواند موثر و محرك واقع شود، چنان كه ايجاد بيم و هراس با كميت و كيفيت مناسب در درون آنان موثر است، ولي اگر معلم و مربي، واقعاً بخواهد انسان‌هايي بسازد كه ارزش ذاتي را به خود حقايقي بدهند، حتما بايد علاقه به آن حقايق را در درون آنان به وجود آورد. براي اجراي انتقال مزبور، علاوه بر توضيح و اثبات عظمت احساس تكليف كه تنها راه به فعليت درآوردن وجدان با چهره‌هاي گوناگون آن است، لزوم تبعيت از حقيقت و امتيازات حياتي آن، باید با سپري شدن تدرجي ساليان عمر تعليم داده شود و مبناي اصلي «گريدن» به وسيله تربيت هم وصول به مراحلي از حقيقت قرار داده شود. چون آدمي بدون تكيه به حقيقت، با شكلي كه محيط و فرهنگ و مقامات مديريت‌هايش تلقين مي‌كنند، نمي‌تواند زندگي كند و اگر خود انسان با عقل و وجدان و به وسيلة معلمان و مربيان نتواند حقيقت را تشخيص بدهد، قطعا حقيقت يا حقيقت‌هايي را براي او خواهند ساخت، بنابراين ضروري است معلمان و مربيان، حقايق اصلي را كه بشر در نهاد خود دارد، به انسان‌هاي مورد تعليم و تربيت ارائه دهند.

حقيقت، امري است كه بتواند مبنايي براي «حيات معقول» انسان يا جزئي از آن باشد.

نمونه‌اي از حقايق مباني «حيات معقول»

1ـ هم چنان كه جهان هستي و ابعاد مادي انسان، داراي قوانيني است، جان و روان و روح آدمي نيز داراي قوانيني است كه بي‌اعتنايي به آن‌ها، يا ايجاد دگرگوني‌هاي مخل در آن‌ها، موجب اختلال جان و روان و روح آدمي مي‌‌شود.

2ـ هر عملي، عكس العملي را به دنبال دارد. بايد بپذيريم كه اگر با كمال اخلاص دسته گلي را به فرد يا اجتماعي تقديم كرديم، ‌بي ترديد، دسته گلي محسوس يا نامحسوس به ما تقديم خواهد شد.

3ـ انساني كه بدون هدف اعلا در دنيا زندگي مي‌‌كند، همة موجوديت خود را مي‌بازد و ارزش قابل طرحي براي او وجود نخواهد داشت.

4ـ اين حقيقت، بسيار حياتي است: اگر بتوان همه چيز و همة ارزش‌ها را در مقابل هر هدفي كه به عنوان هدف انتخاب مي‌شود، قرباني كرد، ديگر نمي‌توان ارزشي را ثبات و غير قابل دست‌اندازي و شوخي‌ناپذير تلقي كرد.

5ـ نه ظلم بايد كرد و نه بايد تن به ظلم داد.

6ـ ارزش حيات انساني را بايد در ارتباط با فراتر و برتر از عوامل و تلقين‌هاي متداول در ميان اقوام و ملل اثبات كنيم.

7ـ حقيقت اين است كه: توقع دستمزد بدون كار و كوشش، مانند انتظار داشتن روييدن و ميوه دادن درختان بدون آبياري و سيراب كردن است.

8ـ حقيقت اين است كه: هر انسان و هر جامعه‌اي كه وجدان كار در نزد آن‌ها از كار افتاده باشد، سقوط آن‌ها با عوامل دروني يا به دست ديگر كساني كه وجدان كار در آنان بيدار و در فعاليت مي‌باشد، قطعي است.

9ـ پديده‌ها و جرياناتي كه عارضي هستند و وجودشان اصالتا مطلوب نيست يا وابسته به علل رو به زوال هستند، مانند گرد پاشيده شده در هوا، در دامان بادهاي مختلف از بين خواهند رفت و آن چه كه سودمند به حال مردم است، پايدار خواهد ماند.

10ـ در اكثريت بسيار چشمگير انسان‌ها، صيانت ذات مبدل به خودخواهي و خودمحوري مي‌‌گردد.

آزادي و انسان‌هاي مورد تعليم و تربيت

مسئله يكم ـ آن چه معمولا براي انسان‌ها مطلوب است، رهايي از قيدهايي است كه مانع اجراي خواسته‌هاي مطلوب است، ‌رهايي از قيدهايي است كه مانع اجراي خواسته‌هاي لذت‌بخش آن‌ها مي‌باشد، يعني: خواسته‌هاي طبيعي محض و ابتدايي و به هر وسيله ممكني، بايد شخصيت انسان‌ها تقويت شود و تقويت شخصيت، ـ تنها و تنهاـ با تعليم اصول فطري و قوانين عقلاني زندگي در ارتباطات چهارگانه (ارتباط با خدا، با جهان هستي، با خويشتن و با هم نوع خود) و قراردادن انسان‌ها در مسير «گرديدن» با آن اصول و قوانين امكان‌پذير است.

مقصود از «اصول فطري»: اصيل‌ترين بايستگي‌ها و شايستگي‌هاست كه با ساده‌ترين و قابل پذيرش قضايا مطرح مي‌شود. براي تقويت شخصيت انسان‌ها تا بتوانند معنا و ارزش آن را بدانند، نيازي به حفظ و تحقيق نمط‌هاي پاياني اشارات ابن سينا وجود ندارد، بلكه كافي است ذهن فرزندان و هر انسان مورد تعليم و تربيت را با راه و روش‌هاي مناسب، نسبت به مثل‌ها و قضاياي بديهي، به فطرت و عقل سيلم‌شان متوجه ساخت.

مسئله دوم ـ هر انساني، در محيطي كه زندگي مي‌كند، خواه ساده يا پيچيده و متنوع، خواه خوب يا بد، در برخورداري از انتخاب آزاد، موضوع‌هايي را انتخاب خواهد كردكه در آن محيط قابل دسترس است.

انتخاب آزاد يك انسان، به اطلاعات و معلومات و خواسته‌ها و آرمان‌هاي او بستگي دارد. هنگامي كه يك انسان شانزده يا هجده ساله، با معلومات اندك و خواسته‌هاي طبيعي محض و آرمان‌هاي احساساتي و خام، بخواهد انتخاب آزاد انجام بدهد، از همين معلومات و خواسته‌ها و آرمان‌ها استفاده خواهد كرد، روي اين اصل است كه مقام‌هاي مسئول تعليم و تربيت، بايد اين نكته را مراعات كنند و در عمل تعليم و تربيت، آن مقدار آزادي انتخاب را به فرزندان بدهند كه شخصيت قرار گرفته در مجراي رشد و كمال شان تباه نشود.

مسئله سوم ـ معلم و مربي كه مي‌خواهد تعقل را در انسان‌ها تقويت نمايد و قوة عقل را در مغزشان به فعليت برساند، نخست بايد خود از قوة عقل و برخورداري از فعاليت صحيح آن بهره‌مند باشد. هم چنين، براي ساختن انسان حق شناسي و حقيقت گرا، خود مربي بايد حق شناسي و حق‌گرا باشد.

مسئله چهارم‌ـ وحدت و هماهنگي همة ابعاد حيات انسان‌ها، همان گونه كه به عنوان مبناي اصلي اسلام است، بايد از همة ديدگاه‌هاي به جريان افتد تا تعليم و تربيت سازنده نيز به نتايج خود برسد.

با ورود اختلال به يكي از ابعاد حيات انساني، ابعاد ديگر نيز مختل مي‌شود. به اين معنا كه: اگر بعد اقتصادي انسان، در حال انفرادي ودر حال جمعي غير منطقي باشد، حقوقي، سياست، اخلاق و همه عناصر فرهنگي او نيز غير منطقي خواهد بود،‌ اساسي ترين نقش را در اصلاح و تنظيم همه ابعاد انساني و به فعليت رساندن وحدت و هماهنگي آن‌ها، همين تعليم و تربيت به عهده دارد كه اين قضيه را كه «انسان به تنهايي، هم فردي است و هم اجتماعي، هم قطره است و هم دريا، هم معلول است وهم علت»، حتما و حتما در تعليم و تربيت بگنجانيم؛ به انسان مورد تعليم و تربيت بفهمانيم و براي او قابل پذيرش بسازيم كه: تو به خاطر داشتن قدرت‌هاي متنوع، مي‌تواني در زير عوامل محيط و اجتماع متلاشي نشوي و موجوديت خودت را حفظ كني.

تحولات و جهش‌ها از مغز يك نابغه و يك متفكر بروز كرده و آن‌گاه اقليت‌هاي استثنايي، معناي ضروري و مفيد تفكرات به وجود آورنده تحول و جهش را درك نموده‌اند، سپس مردم جوامع به تدريج آن‌ها را فهميده، پذيرفته و در آن‌ها شركت كرده‌اند؟ شما كه «فرد» هستيد، چرا از جامعه بيمناكيد؟ شما كه خود «معلول» هستيد، چرا از «علت» شدن هراس داريد؟!

مراعات اختلاف شخصيت‌ها در تعليم و تربيت

براي بارور شدن تعليم و تربيت افراد انساني، ملاحظه و مراعات كيفيت شخصيت‌هاي آنان در درجة اول از اهميت قرار دارد. اگر شخصيت به درستي ارزيابي نشود، ممكن است تربيت نتيجه معكوس بدهد. يكي از مسائلي كه در ارزيابي شخصيت نقش مهمي را ايفا مي‌كند، پر و بال دادن به شخصيت مورد تربيت است.

اگر شخصيت مفروض، آمادگي گيرندگي مزيتي را نداشته باشد كه شما به شخصيت مورد تربيت قايل مي‌شويد، علاوه بر آن كه ارزش آن مزيت را در نظر تربيت شده ساقط كرده‌ايد، به گونه‌اي كه ممكن است در تمام زندگي همان مزيت را به پشيزي نخرد، در آن شخصيت، بادي دميده‌ايد كه ممكن است درون او را مختل بسازد.

اگر شخصيت به شكلي است كه بزرگداشت آن باعث اشتباه و به خود بالدين خواهد شد، ‌اعطاي مزيت نه تنها تربيت نيست، بلكه خيانت به آن شخصيت خواهد بود.

عوامل اختصاص پذیری

لازم است مجموع عواملي كه انسان را به جبهه‌گيري و اختصاص پذيري وا مي‌دارد، به صورت فهرست‌وار در نظر بگيريم:

1ـ عامل وراثت

2ـ عامل خانوادگي و سيستمي كه در يك خانواده حكم فرماست، از خصوصيت‌هاي رواني و اخلاقي و مذهبي و اقتصادي خانواده ناشي مي‌شود.

3ـ عامل محيط جغرافيايي، حقوقي، سياسي، مذهبي، اقتصادي و ...

4ـ دخالت حواس و چگونگي ساختمان دروني انسان در جهان يابي و انسان بيني.

5ـ موقعيت‌هاي موقت، مانند حالاتي كه انسان در لذت غوطه‌ور است يا در اندوه فرو رفته است.

6ـ اختصاص‌هاي هميشگي كه ما براي تسهيل مطلب، اصطلاح «جوهر رسوب يافته در درون» را براي آن به كار برديم. دو موقعيت و اختصاص « 5 و 6» ممكن است به يكي از دو عامل زير مستند باشند.

الف) عامل غير اختياري

ب) عامل اختياري

انسان سالم با روح شايستة انساني

براي به وجود آوردن انسان سالم با روح شايسته انساني كه در هر حال و در هر موقعيت بتواند موجودي در راه تكامل ايده‌آل باشد، لازم است از تبلور و رسوب جوهري در دورن كه باعث دگرگون ساختن واقعيات و رنگ‌آميزي آن‌ها باشد، جلوگيري شود.

يكم ـ آيا رسوب يافتن جوهري خاص در درون، يك پديدة ضروري و طبيعي است؟

اشخاصي كه توانايي ايجاد تحول روحي را در خود نداشته باشند، اغلب نمي‌توانند از گرفتاري به يك نوع جوهر رسوب يافته نجات پيدا كنند.

اشخاصي كه داراي روح‌هاي رشد يافته هستند، مي‌توانند از انعقاد هر نوع جوهر رسوبي جلوگيري كنند. اين استمرار روح را نبايد به بي‌ اصلي و بي‌اعتنايي به حقايق و واقعيات تفسير كرد.

با نظر به ماهيت اصل و قانوني كه روح به وسيلة آن درمسير ايده‌آل قرار مي‌گيرد، تحرك و تحول، در هويت روح ايجاد مي‌شود، نه اين كه رنگي خاص يا زنجيري گرانبار بر دست و پاي روح باد.

دوم ـ آيا رسوب كردن جوهري خاص در روح، داراي ارزش است؟

اگر مقصود از اين جوهر، يك حالت فعال در روح باشد كه از ميخ كوب شدن روان و پيشاني به خاك ساييدن آن در مقابل بت‌هايي كه رويدادها بر بشريت عرضه مي‌كنند، جلوگيري نمايد.

اگر اين جوهر از نوعي باشد كه در مسئله يكم متذكر شديم، نه تنها ارزشي ندارد، بلكه همواره يك حالت مبارزه با ارزش‌ها وواقعيات در روح انساني ايجاد مي‌كند.

سوم ـ آيا تعليم و تربيت در تضعيف و تشديد و وجود و عدم جوهر مفروض موثر است يا نه؟

اگر از نظر علوم رواني و فلسفي، ريشه‌هاي اين جوهر به وراثت و عوامل اوليه دوران كودكي مستند نباشد و وجود اين جوهرها ضروري و طبيعي تلقي نشود، تعليم و تربيت، هم مي‌تواند در به وجود آوردن جوهرها وهم در نابود ساختن و تضعيف و تشديد آن‌ها موثر باشد.

راه‌هاي تربيت روحي

اگر تربيت روحي باعث شود كه انسان در علم و قدرت و اراده، نمونة خداوندي شود، چرا انسان در صفت اختيار نمونة خداوندي نباشد؟ بزرگترين عظمت انسان و بزرگ‌ترين شاهد بر وجود خداوندي و عظمت آن، پديدة «اختيار» است، انسان در حال اختيار مي‌تواند به خدا شبيه باشد. البته مقصود از تشبيه، همان بود كه گفتيم: مي‌تواند مظهر جلال و جمال خداوندي باشد.